



# دارپچه

## دو غزل از باری جهانی

### غزل

لکه د سیند اوبه به عمر کی بهیږي ورځي  
 د جابونو په خبر سر پر سر ماتیري ورځي  
 بودی زمان پر گوتو وایي د بیریو نسبی  
 د خوانی مخ نه می به هره شبه تبریري ورځي  
 لکه ورمه جی د خزان ور رسبدلی نه وی  
 لا می د هیلو باغ کی وار به وار غوریري ورځي  
 هغه سبا جی د زوندون په وینو نه اوبیري  
 لا ورته ولی به هر نن کی هوسیري ورځي  
 جی می به وچ کوکل کی غواری شرنکاشرنک د نغو  
 خیری نه دی پر تابوت باندي بوبیري ورځي  
 به دی ناپایه هنگامه کی بی حسابه بلونه  
 د هر قم سره بنخیري پناه کیبری ورځي  
 مور لبونو له رونو شیو سره پیوند کړی دی  
 تر دی محفله هره شبه راځی سوخیری ورځي  
 لا به تر خو وی جهانی د الوتو په تمه  
 جی کام به کام له زولنو سره بانیري ورځي

### غزل

جانانه به سجدو درته راغلی یه خم  
 خو ورځي دی په غیر کی اوسبدلی یه خم  
 د اوسکو به کامونو اوسبلو در ختخه ولاړم  
 له سترگو تر بانو را رسبدلی یه خم  
 تر اوسه می باقی دی بر کوخود بلونو نسبی  
 یو عمر بر دی لارو ژریدلی یه خم  
 پیغور جی د سیالی می د رقیب را پاته نه سی  
 سل خله دی سکروپو ازمدلی یه خم  
 ته ناست وی لاس تر غاره له رقیب سره همراز  
 پر شمع د محفل دی کربدلی یه خم  
 د عقل بر کوخو می کابو سر دی بیزدلی  
 به بول د لبونو کی جی ساغلی یه خم  
 له شیو ختخه دی ولاړم جهانی رنکه په صبر  
 له شرنکه د نغمی دی بربونلی یه خم

## ارسالی: عبدالعلی رسولزاده

### وجدان

در سکوت کاغذ  
 ترنم نی  
 واژه های خاموش را میرقصاند  
 وندامت از چشمانش میترآود  
 تا ماتمش را به تماشا بگذارد  
 که چرا بر سپیده ها نوشته بودم  
 روئیدن ممنوع.

### کشتهء شگوفه

در سوگ آرزو چو به ماتم نشسته ام  
 بر کشتهء شکوفه پر از غم نشسته ام  
 با داغ سپینه سوز شقایق بدشت و کوه  
 بر گل گل بهار چو شبنم نشسته ام  
 اشکم ز چشم دل که چوسیلاب میروم  
 بر گونه های صد گل مریم نشسته ام  
 هر چند جلوه های بهار آفرین دل  
 رفتست، من بیاد همان غم نشسته ام

عبدالرحیم غفوری  
 استکهلم - سویدن

## چند شعر از شریف سعیدی

### آتش

از آتشی که در ذهن من است  
 چراغ را روشن می کنم و  
 شب  
 سر اسیمه  
 در لوله ی خود نویس من می رود  
 من آفتد شب را می نویسم  
 که آفتاب  
 از نوک خود نویس من طلوع می کند!

### خط عمودی دیروز

نیم دایره بی که می خندد پد  
 نیم دایره بی که می گریست  
 نیم دایره بی که دیوانه وار می رقصید و  
 دود تلخ  
 از انگشتان به فیلتر رسیده اش  
 خطوط تیره مرگ را  
 بر پیشانی کبود آسمان می نوشت!  
 نیم دایره

خط عمودی دیروز -

باخاطرات سپید

از \* «تل سیاه» بر می گشت!

\*\*\*\*\*

\*تل سیاه نام اردوگاه اجباری آوارگان افغانی در  
 خراسان است

### دیوار

دریچه ها

به دیوار باز نگشتند و

نگاه ها

چاله های عمیق شد ند

بر چهره مرد

د لوهای تشنه

از چاه ها

سبک برخاستندو

کلاف زندگی

در چرخش های خشک چرخ

چاه ها

گیج شد ند

دلو ها

همیشه به آهنگ نا موزون مرگ

رقصید ند و

من همیشه دلوهای تشنه را گریستم!

### دیوار

دریچه ها

به دیوار باز نگشتند و

نگاه ها

چاله های عمیق شد ند

بر چهره مرد

د لوهای تشنه

از چاه ها

سبک برخاستندو

کلاف زندگی

در چرخش های خشک چرخ

چاه ها

گیج شد ند

دلوها

همیشه به آهنگ نا موزون مرگ  
رقصید ند و

من همیشه دلو های تشنه را گریستم! (۱۳۷۳)

سه شعر از فرید ارونند

### دنیای زندانی

اینجا هوا برای تنفس کمی کم است  
لیخند ما نشانه صد ساله ماتم است  
دیوی سپید و چاه شغاد است پیشرو  
آیا میان رگ رگ ما خون رستم است؟  
شاید طلسم خامشی ام باز بشکند  
هر چند واژه های سرودم فقط غم است  
گم کرده ایم واژه نایاب عشق را  
سر های ما برابر وجدان ما خم است  
تا بیخ نیسته دست و دلم معترف شوم  
اینجا برای بودن من چون جهنم است

### شگوفه

تویی زجنس درختان و همبیار درخت  
تویی نشانه پاکیزه بهار درخت  
تمام قصه یک فصل در وجود تو بود  
تویی به باغچه سبز اعتبار درخت  
تویی که رنگ دگر در بهار میریزی  
وگر نه نیست چنین سبز افتخار درخت  
تویی که باغچه ها از ترانه لبریز اند  
زبان زمزمه هایی برای سار درخت  
هوای آمدنت معنی بی بهاران بود  
ورفتن تو فراهم نمود دار درخت

### شگوفه

دل های بال بسته ما را عبور کرد  
پسکوچه های خسته ما را عبور کرد  
امید های جنگلی باغ سبیز گشت  
نازوی قد شکسته ما را عبور کرد  
شعری برای رستن برگ درخت خواند  
باغ به خون نشسته ما را عبور کرد  
پر بار کرد زمزمه های نگفته ام  
حرف دل گسسته ما را عبور کرد  
امید باغ ، قامت جنگل ، هوای رود  
دل های بال بسته ما را عبور کرد

استکهلم - سوئد

به سمیع حامد

باز کن پنجره را...

باز کن راز برآشفتنگی باران را  
ساز کن زمزمه کن خاطره باران را  
بال شو پر بکش و بال بزن با لارو  
ره بزن سوی خرابیات بنه سامان را  
تو مگر پرچم خورشید نیافرشته ای؟  
داد زن جیغ بکش درد دل جانان را  
تا به کی شهر غمی در دل خود جاکردی؟  
فاش کن قصه مرموز فغانستان را  
سبز شو خانه بکن بر تن افسرده باغ  
داغ شو صبح بیاور شب بی پایان را

از ملک ستیز

دو شعر از دنیا غبار

### آریانا

چه حزن بی صدایی  
این آبچرخ بی پایان غم  
اوه...  
این حواس نفس سوخته و بی هوا  
و آن اشکهای سالدیده و خشک  
هنوز است سوزان  
هنوز است روان  
در خرابه های خاکدان آریانای محبوب  
شنیدم آیا خنده و تلخ اورا؟  
شنیدم آیا زمزمه و پخش او را؟  
« هر گز نخواهم شد نابود»  
« هر گز نخواهم شد نابود»  
« هر گز نخواهم شد نابود»

چند شعر از پروین پژواک

### افسانه شب

باد های بیگانه در وزش  
ابر های سیاه در بارش  
گیاهان هرزه در رویش  
افسانه خونین شب گویی تمامی ندارد  
هیچ!

(۱۳۶۵ - کابل)

### عطر خاک و آب

صدای گامهای تو  
چون صدای گامهای باران  
ابرمیخیزد  
عطر آب و خاک در فضا می پیچد  
و بهار  
با گامهای تو بیدار می شود.

### مهربانی

وقتی نگاهت را سوی من میدوزی  
با تاری ابریشمین  
بر حریر شفاف رویاهایم گل میدوزی  
رویاهای حریری  
سرا پا گل گشته اند  
سرا پا عطر  
اما تار ابریشمین نگاه ترا  
پایانی نیست  
گل سرگل میدوزد  
دل من به باغ میسوزد  
او را چنین بهار مهربانی نیست

### شعری از فاروق فردا

Aryana

“The Invisibles” by Donia Gobar

ترجمه از انگلیسی - مجموعه « نامریی ها»

### آیا می شناسی مرا؟

در خانه سرد و شکسته  
در راهای دهکده و سوزنده  
در پسکوچه های تاریک شهر های درخشانده  
در دهلیز های بیمارستان ها نالیده  
بر زینه کلبه های ریخته و شکسته  
در زمانه بی صنایع شگفت انگیز  
منم آنجا - آنجا که تو زنده بی  
منم نفس کشتان  
کودکی ناتوان  
توته بی در باز نگاه بزرگان  
از یاد رفته بی در دنیای بزرگان  
آیا می شناسی مرا؟

Do you know me?

“The Invisibles” by Donia Gobar

ترجمه از انگلیسی - مجموعه « نامریی ها»